

نگاهی به داستان ضحاک ماردوش در شاهنامه

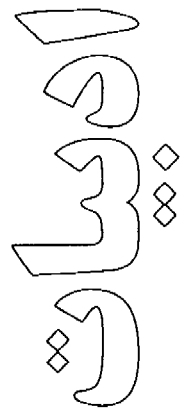
محسن طبسی
دکتر محمود طاووسی

مقدمه

فردوسی شاعر بزرگی است. این سخن نه از ما که سخن بسیاری از پژوهندگان است. هرچند در سایه رشد نقد ادبی، در شناخت شاهکار فردوسی کوشش‌های بسیاری انجام شده است، باز هم کسی به تمام و کمال نمی‌تواند بدین سؤال پاسخ دهد که چرا فردوسی شاعر بزرگی است. موضوعی که حکیم توس برگزیده است، توجه وی به نیاز مردم زمانه خویش، جهان‌بینی انسانی او، پیوستگی قدرت و لطف در زبان و بیان او، و... از جمله ویژگی‌هایی است که اثر هنری فردوسی را در میان آثار سایر شعرا، ممتاز می‌سازد. در قیاس با شاهکارهای ادبی سایر ملل نیز، شاهنامه جایگاهی والا دارد، که هر چه به این امر سترگ و بنیادین پرداخته شود، باز هم اندک است و ناچیز. این مقاله با چنین هدفی، سعی دارد تا به بخشی از حماسه ملی ایران بپردازد، تا طی آن مطالعه‌ای تطبیقی نیز، هر چند مختصر، انجام گیرد.

در بخش نخست این مقاله، به حماسه و بررسی معنا، انواع، و ویژگی‌های آن پرداخته شده است. بخش دوم، به داستان ضحاک اختصاص، و خود دو قسمت دارد؛ که در قسمت اول آن داستان ضحاک مورد بازخوانی و مقایسه با آثاری شکوهمند از جمله فاوست، ماکبث، و هاملت قرار گرفته است. و در قسمت دیگر، معنای داستان نیز در دو محور مورد بررسی واقع شده است: تناوب تیرگی و روشنائی؛ و دو دیگر، کیفر گناهکاران. که در این قسمت نیز مقایسه‌ای با برخی آثار از جمله حماسه‌های ارجدار ایلپاد و ادیسه صورت گرفته است.

کارهای انجام شده در خصوص فردوسی و شاهنامه، آنقدر زیاد است که حتی مرور عناوین



مهمترین آنها نیز در این مجال اندک ناممکن می‌نماید. روش پژوهش در این بررسی، مراجعه به متن بوده که به صورت کتابخانه‌ای به انجام رسیده است.

۱. حماسه

۱.۱. معنای حماسه:

حماسه در واژه به معنای سختی و دلیری است و در اصطلاح شعری، گونه‌ای شعر داستانی بلند است که با گستردگی دید، سترگی، فخامت سبک، و ساختاری استادانه؛ از رویدادهای پهلوانان، و شخصیت‌های قهرمانی یک ملت، و توصیف عرصه‌های پیکار و قهرمانی میان دو ملت سخن می‌گوید.^۱

استاد ذبیح الله صفا، در کتاب ارزشمند حماسه‌سرایی در ایران، درباره حماسه چنین می‌گوید: «حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد؛ به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.»^۲

۲.۱. مراحل شکل‌گیری حماسه:

برای شکل‌گیری حماسه، سه مرحله به شرح زیر بر شمرده‌اند.

الف. مرحله دینی: در این مرحله، قهرمانان به سیمای رب‌النوع‌ها ظاهر می‌شوند، زیرا نبردی میان نیکی و شر، و تاریکی و روشنایی در می‌گیرد.

ب. مرحله پهلوانی: در این مرحله، بشر خواهان نمود کارهای خدایی در قالب انسانی است. از همین روی میان قبایل، پیکار و نبرد رخ می‌نماید و در نتیجه پهلوان پروری باب می‌شود، زیرا پهلوان یا قهرمان، آینه برتری‌های قومی و قبیله‌ای است.

ج. مرحله ادبی یا فرهنگی: سومین مرحله حماسه زمانی رخ می‌دهد که پای استقلال و شرف، و حفظ هویت یک ملت در میان باشد.^۳

۳.۱. ویژگی‌ها و ارکان حماسه:

حماسه را ویژگی‌هایی است به قرار زیر، که برخی آنها را ارکان حماسه نامیده‌اند.^۴

الف. موضوع حماسه: موضوع حماسه‌ها، غالباً رویدادهای ملی مهمی است که سراسر افراد ملتی در اعصار مختلف در آن دخیل و ذی‌نفع باشند.^۵

ب. عنصر دینی: برخی از پژوهشگران، حماسه را زاده اندیشه دینی دانسته‌اند. زیرا حماسه‌ها در واقع بر پایه اسطوره‌ها شکل می‌گیرند که آنها نیز خود اساسی دینی دارند. و شاید به همین دلیل است که حماسه‌های بزرگ ملت‌ها، به نوعی کتاب‌های مقدس آن اقوام نیز به شمار می‌آیند.

ج. عدم دخالت احساسات: در حماسه هیچ نشانی از احساسات شخصی سراینده دیده نمی‌شود، و شاعر هیچ‌گاه عواطف شخصی خویش را در اصل داستان وارد نمی‌کند.^۶

د. نظم و ترتیب: از دیگر ویژگی‌ها یا ارکان حماسه، نظم و ترتیبی است که در سراسر داستان به چشم می‌آید.^۷

ه. داستانی بودن: از دیگر ویژگی‌های حماسه، داستانی بودن آن است، یعنی آوردن رویدادی یا

نگاهی به داستان ضحاک...

یک رشته از رویدادها، به چهره گزاره.^{۸۰}

و. پهلوانی و قهرمانی بودن: در حماسه، نیروهای خدایی و برتر، در وجود پاره‌ای اعمال پهلوانی در قالب یک انسان، آشکار می‌شوند. بر این اساس قهرمان کارهایی انجام می‌دهد که از توان بشر خارج است. و البته همیشه پهلوانان نیز یک نقطه ضعف دارند که خود رمزی است از فنای ناگزیر انسان، و روزه‌ای از جاودانگی به میرایی.

ز. آینه یک قوم بودن: حماسه هر ملتی، یا حماسه ملی هر قومی؛ بدون شک آینه تمام نمای آن ملت است. به دیگر سخن، عقاید و افکار، و آداب و عادات مردم را می‌توان در آن به روشنی دید. هگل می‌گوید کسی که به بررسی حماسه روی می‌آورد به بررسی تاریخ و ویژگی‌های آن روی آورده است. مجموعه حماسه‌های جهانی، تاریخ جهان را می‌سازد.^{۸۱}

۴.۱. سبک حماسه:

هر چند که همواره این گونه نیست، اما غالباً سبک حماسه‌ها درشت و تهی از بیان عواطف و احساسات است، و بیشتر به شرح کشتار و پیکار و خشم و قدرت می‌پردازند. شاید حماسه فردوسی در میان دیگر حماسه‌ها ویژگی ممتازی داشته باشد، که گاه به عشق، و سایر مفاهیم لطیف زندگی نیز می‌پردازد، و البته این موضوع شایسته پژوهشی بیشتر است. زبان حماسه نیز با زبان شعر غنایی متفاوت است. در حالی که شاعر غنایی بیشتر از فرد، و احساسات شخصی خود می‌گوید؛ شاعر حماسی از عواطف و احساسات، قدرت، عشق، جانبازی و ایثار، و نیازهای ملی و اجتماعی توده مردم گفت‌وگو می‌کند.

۵.۱. انواع منظومه‌های حماسی:

از دیدگاه چگونگی سرایش، حماسه‌ها را بر دو گونه دانسته‌اند:

الف. حماسه‌های طبیعی و ملی: که عبارت است از نتایج افکار و قریح و علائق و عواطف یک ملت که در طی قرون و اعصار، تنها برای بیان وجوه عظمت و نبوغ قوم به وجود آمده... است.^{۸۲} در این قبیل حماسه‌ها، شاعر فقط روایتگر است، و به آفرینش توجهی ندارد. بدیهی است آنچه شأن شاعر حماسه را از نقال و روای متمایز می‌سازد، مهارت و استادی وی در بیان داستان است.

ب. حماسه‌های مصنوع: در این منظومه‌ها، سروکار شاعر با داستان‌های پهلوانی مدون و معینی نیست بلکه خود به ابداع و ابتکار می‌پردازد و داستانی را از پیش خود به وجود می‌آورد.^{۸۳} از منظر موضوع نیز، حماسه‌ها را دو دسته بر شمرده‌اند؛ نخست، حماسه‌های اساطیری و پهلوانی، که متعلق به ایام پیش از تاریخ و یا بیان موضوعات مهم فلسفی و مذهبی هستند. و دو دیگر، حماسه‌های تاریخی، که منظومه‌هایی هستند که در عین حال که مبتنی بر تصور و خیال می‌باشند، بخش‌هایی از تاریخ نیز در آنها دیده می‌شود.^{۸۴}

۲. بررسی داستان ضحاک

۱.۲. بخش اول: داستان

ضحاک پسر مرداس، یکی از امرای پرهیزگار عرب است. شیطان او را به وعده پادشاهی

سراسر عالم می‌فریبد، و او می‌دارد تا پدر خویش را هلاک کرده، بند بندگی ابلیس را برگردن نهد. ضحاک نیز چنین می‌کند و به پادشاهی دست می‌یابد و بعد با چیرگی بر جمشید، پادشاه ایران می‌شود. اندکی بعد، شیطان خود را به لباس خوالی‌گری می‌آراید و بر ضحاک ظاهر می‌شود و به پاداش طبخ غذاهای لذیذ، رخصت می‌یابد تا شانه‌های ضحاک را بوسه زند. از جای بوسه- های شیطان، بر کتف ضحاک مارهایی می‌رویند لا علاج، که خوراک‌شان از مغز آدمیزاد باید داد. بدین‌گونه شیطان، نسل آدمی را در چنگ ضحاک گرفتار می‌کند، بدان امید تا بر اثر اشتهای مارها، نسل آدمی را از زمین براندازد.

ضحاک هزار سال بر زمین و زمینیان پادشاهی می‌کند و در طی حکومت او، هر روز جوانانی برای تأمین غذای مارها، به کام مرگ فرستاده می‌شوند. سرانجام کاوه آهنگر، که هفده پسرش به امر ضحاک کشته شده‌اند، سر به عصیان بر می‌دارد. مردم رنج کشیده بر او گرد می‌آیند، و همگی روی به فریدون می‌نهند، که از سلاله شاهی است، و آمده تا حکومت ضحاک را براندازد. فریدون به کمک کاوه و مردم، بر ضحاک پیروز می‌شود و او را در کوه دماوند به بند می‌کشد. از آن پس خود پادشاه می‌شود، و عدل را بر جهان می‌گسترده.^{۱۴}

ابتدای حکایت ضحاک، یادآور داستان فاوست است. ضحاک نیز همچون فاوست، در اثر وسوسه شیطان گمراه می‌شود. فاوست پیرمرد پرهیزگار و اندیشمندی است که در قبال بازگشت نیروی جوانی، و توان عیش و کامروایی، روح خود را به ابلیس می‌سپارد. سپس به دختری به نام مارگریت دل می‌بندد، و در راه عشق او همه چیز را زیر پای می‌نهد، و حتی سرانجام به کشتن برادر معشوقه خود، والتین، نیز دست می‌یازد.^{۱۵}

تفاوت دو قصه در این است که ابلیس بر فاوست نیروی جوانی، و توان عیاشی را عرضه می‌دارد؛ و بر ضحاک، قدرت و حکمرانی بر تمام جهان را. اما زیبایی‌های روائی، و ظرافت‌های معنایی حکایت ضحاک، بسیار بیشتر از افسانه فاوست است. از جمله این که لذت خوردن گوشت، در حالی که مردمان همه گیاه‌خوارند، نخستین بار توسط شیطان به ضحاک آموزش داده می‌شود. و این اشارتی تواند بود بر این که خوردن گوشت آموزه‌ای شیطانی است، تا خوی درندگی و تهور در نوع بشر تحریض شود.

اما اشارات مارهای ضحاک بیش از آن شایسته درنگ و تأمل است. در معنای اصلی داستان، مارها نماینده شیطانند، تا ضحاک را به خونخواری وادارند، و نوع بشر را به انقراض بکشانند. و از سوی دیگر بیانگر این واقعیت‌اند که هر چند آنچه از جانب شیطان عرضه می‌شود لذت بخش است، اما با عقوبت و کیفر نیز همراه است. مارها همچنین نشانی از نفس اژدهاوش انسان هستند، که برای تسکین آنها باید مدام در گناه بود. ضحاک در چهل سال آخر عمر خود، چنین وضعی داشت؛ و حکایت ضحاک از این جهت شباهت بسیاری با داستان ماکبث^{۱۶} دارد.

ماکبث، سردار اسکاتلندی، توسط جادوگران از پادشاهی قریب‌الوقوع خود خبردار می‌شود، بر اثر این پیشگویی و در اثر نفس بلندپرواز خویش، در شبی که پادشاه اسکاتلند، دونکان، مهمان اوست به تحریض همسر نابکار خود، او را می‌کشد و گناه را برگردن محافظان شاه می‌افکند. و برای پنهان ماندن راز این قتل، ناگزیر نگاهبانان را نیز به قتل می‌رساند. ماکبث در اثر این حوادث، دستخوش ترسی جانکاه می‌شود و برای چیرگی بر چنین حالی، کسانی دیگر را نیز نابود می-
نگاهی به داستان ضحاک...

سازد. سرانجام، همسر ماکبث به سبب بار سنگین جنایاتی که بر دوش دارد، در اثر جنون می-میرد. ماکبث خود نیز در جنگ با مالکوم، پسر شاه فقید، شکست می خورد و کشته می شود. پس از مرگ ماکبث، اوضاع مملکت به سامان باز می گردد و مردم روی آسایش می بینند.^{۱۷}

ضحاک و ماکبث، هر دو در وضعیتی مشابه قرار دارند که از بیداد و جنایت ناگزیرند. هر دو از سنگینی بار جنایات، وحشت زده اند و مضطرب؛ و از عاقبت خویش، بیمناک. ضحاک توسط خواب گزاران، و ماکبث به واسطه جادوگران، از مرگ خود باخبر شده اند؛ و می کوشند، البته بیهوده، تا بر تقدیر چیره شوند. اما گریز از تقدیر در حکایت فردوسی بسیار دلنشین تر از ماکبث است. ضحاک می کوشد تا با گردآوری امضا، از مردم گواهی حسن سابقه بگیرد. و در عین ساده لوحی گمان می کرده که اگر مردمان به اجبار بر خوبی او صحه گذارند، اوضاع به سامان می شود. ظرافت قضیه در این است که این تدبیر، برخلاف آنچه می پنداشتند، نتیجه ای واژگون دارد و اتفاقاً آتش قیام مردم، از همین مجلس افروخته می شود. ماکبث این ساده لوحی را ندارد، و طنزی که حکیم توس در این بخش از یک داستان جدی، در بیان فتور شعور ضحاک به کار می گیرد، همان ظرافتی است که حکایت ماکبث از آن بی بهره است.

داستان ضحاک، با شرح تولد و بالندگی و وقایع شگفت آور زندگی فریدون ادامه می یابد، که بررسی آن خود فرصتی دیگر می طلبد. در ادامه حکایت ضحاک به شخصیتی دیگر به نام کاوه آهنگر می رسیم. کاوه که هفده پسر خود را به جبر، به جلادان ضحاک سپرده است، فریاد اعتراض بر لب، برای نجات آخرین فرزند خود به کاخ ضحاک می آید. به دستور ضحاک، فرزند کاوه را بدوباز می سپرند، و ضحاک از وی می خواهد تا در ازای این بزرگواری، گواهی حسن سابقه وی را امضا نماید. کاوه از این کار سر باز می زند، کاغذ را درهم می درد و با پسر خود از کاخ خارج می شود. ترسی که از دیدار کاوه بر دل ضحاک می نشیند، نظیر ربی است که در غمنامه هاملت، از دیدن صحنه نمایش بر دل کلا دیوس می نشیند.

مجمعل داستان هاملت از این قرار است که پادشاه دانمارک به علت نامعلومی در می گذرد و برادرش، کلا دیوس، بر تخت می نشیند؛ و ملکه او، گرترو، پس از دو ماه با کلا دیوس ازدواج می کند؛ و این کردار نابهنجار، بر بزرگان و سران قوم بسیار ناپسند می نماید.

شاهزاده هاملت از بی آزر می مادر، شرمسار است و به همین دلیل منزوی می شود. کلا دیوس چنین شایع می سازد که شاه در اثر نیش ماری سمی در هنگام خواب کشته شده است، ولی هاملت این را باور ندارد. هاملت در اثر راهنمایی دوستش، اوراسیو، شیخ پدرش را بر فراز ایوان قصر می بیند. روح پدر واقعیت را به هاملت می گوید، و از او می خواهد که از عمویش کین بخواند.

هاملت از آن پس با زیرکی خاصی، خود را به جنون می زند. دلا رام او، اوفلیا، نیز بر اثر این غم، نامه ای به وی می نویسد و هاملت در جواب وی بر پای بندی اش بر عهد قدیم تأکید می کند. پدر اوفلیا، پولونیوس، نامه را نزد شاه و ملکه می برد، که ماتم هاملت همه از اثر عشق است. هاملت سپس با آراستن نمایشی، واقعه قتل پدر توسط عموی نابکار را در حضور شاه جدید و ملکه، به تصویر می کشد. و با دقت بسیار، واکنش ایشان را مدنظر قرار می دهد. از دیدن ماجرا، عمو و مادر تبهکار را اضطراب و تشویشی پدید می آید، تا حدی که شاه طاقت نیاورده و به بهانه خستگی،

تالار نمایش را ترک می‌کند. پس از اتفاقات بسیار، سرانجام در صحنه‌ای سخت تأثرانگیز، کلا دیوس، ملکه گرترو، و هاملت کشته می‌شوند.^{۱۸}

کاوه شجاع است، و بی‌محابا با گردآوردن مردم، و تاسی به فریدون، بر ضحاک می‌شورد. در حالی که هاملت با زیرکی قصد نابودی کلا دیوس را دارد. یکی از علل تفاوت دو شخصیت (- یعنی شجاعت و جسارت کاوه، در قیاس با زیرکی و احتیاط هاملت) را شاید بتوان در لحن دو اثر، و در تفاوت‌های نهفته در گونه‌های مختلف آنها جست‌وجو کرد، زیرا به هر صورت شاهنامه حماسه است، و هاملت تراژدی. اما بی‌شک پایان داستان فردوسی، یعنی زنده ماندن فریدون و گستردن عدل در جهان، در قیاس با انجام دلخراش داستان هاملت، بسی دل‌انگیزتر است. در واقع، فردوسی امید به سامان یافتن اوضاع را در دل مردم، همچنان زنده نگه می‌دارد.

مقایسه عصیان کاوه و شورش پرومته نیز نمونه‌ای دیگر است که زنده ماندن امید در شاهنامه را نشان می‌دهد. هر چند میان شورش کاوه بر ضحاک، و طغیان پرومته علیه ژوپتر شباهتی نیست، اما هر دو به یک پایه ارزشمند هستند. هم کاوه و هم پرومته برای نجات بشریت، بر قدرت غالب زمانه خود می‌شورند؛ کاوه پیروز می‌شود، اما پرومته بدون آنکه شکست بخورد، از شورش خود بهره‌ای نمی‌یابد.

۲.۲. بخش دوم: معنای داستان

از لحاظ معنا، داستان ضحاک دو محور اساسی دارد.

الف. تناوب تیرگی و روشنائی: در این فرآیند، تیرگی به جای روشنائی می‌نشیند و ستم استیلا می‌یابد. پس از مدتی، حق غلبه می‌کند و ستمکار به کیفر می‌رسد. این موضوع یکی از اصول ادبیات باستانی شمرده شده است.^{۱۹} در روایات سامی و اسلامی نیز این موضوع آمده است، از جمله قصه فرعون و نمرود.^{۲۰} این دو داستان به وضوح نشان می‌دهند که چگونه نبرد بین ظلم و عدالت؛ و پیکار حق و باطل از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول داشته است.

ب. کیفر یافتن گناهکاران: محور دیگری که در معنای داستان ضحاک مهم است و قابل تأمل، عقوبت گناهکاران است، که در واقع یکی از نتایج اخلاقی تواند شد. و البته در سایر حماسه‌ها نیز دیده می‌شود، از جمله دو شاهکار ایلید و ادیسه، اثر حماسه‌سرای بزرگ یونانی، هومر.^{۲۱} در حماسه ایلید، شهر تروا و شخص پاریس، شاهزاده تروائی، به عقوبت گناه فریفتن زن متلاص یونانی، نابود و هلاک می‌شوند. و باز در همانجا، یونانیان فاتحی که مردم بی‌گناه تروا را هلاک یا اسیر کرده‌اند نیز به کیفر می‌رسند، و هر یک به مصیبتی گرفتار می‌شوند.^{۲۲} در ادیسه نیز، خواستاران پنلوپ، همسر اولیس، به سبب بی‌شرمی و ستمی که در غیاب اولیس روا داشته‌اند، به سزای اعمال خود می‌رسند.

درخود شاهنامه نیز این موضوع در چند جای دیگر دیده می‌شود. از جمله سلم، تور، و افراسیاب به سبب کشتن بی‌گناهان به سختی مجازات می‌شوند. حتی رستم، پهلوان اصلی شاهنامه، نیز بهای خون اسفندیار بی‌گناه را (که البته او را از سر اضطرار کشته است) گران می‌پردازد. و البته پر واضح است که اینها فقط مثنی است، نمونه خروار.

۳.۲. ضحاک دیگر گونه:

نکته دیگر شایان توجه در مورد ضحاک، این است که هر چند سیمای اهریمنی ضحاک، پایه و اساس این بخش از شاهنامه است و چهره ضحاک نزد ایرانیان، همین است که در این داستان آمده است؛ اما چهره دیگری از ضحاک نیز، به صورت پادشاهی مقتدر و بزرگ، در شاهنامه نمایانده شده است. رستم در مناظره با اسفندیار، در اشاره به نژاد و تبار خود می‌گوید:

همان مادرم دخت مهرباب بود کز و کشور سند شاداب بود
که ضحاک بودش به پنجم پدر ز شاهان گیتی بر آورده سر
نژادی ازین نامورتر کراست خردمند گردن نیپچد ز راست^{۳۳}

ظاهراً ستایش رستم از ضحاک، و احتراز از واژه اژدها، اتفاقی نیست، و می‌تواند نمایانگر دو دیدگاه باشد؛ نخست جنبه اسطوره‌ای و اهریمنی ضحاک؛ و دیگر، وجهه انسانی و نیمه تاریخی او. بدیهی است که اژدهای اساطیری یا موجودی اهریمنی، با مارهایی که مغز آدمیان را می‌خورند، نمی‌تواند برای شخصیتی نظیر رستم، مایه مفاخره و برتری وی بر اسفندیار تلقی شود. به نظر می‌رسد که در این مورد باید به شخصیت انسانی و چهره نیمه تاریخی ضحاک توجه شود، که قدرت و شوکتش قطعاً انکارناپذیر بوده است چندان که رستم بدان می‌بالد.

نتیجه‌گیری

گذشته از مطالبی که در باب حماسه آورده شد؛ بخش نخست مطالعه حاضر نشان می‌دهد که در بیان داستان ضحاک با برخی از داستانهای دیگر از جمله فاوست، ماکبث، و هاملت؛ شباهت‌هایی به شرح زیر دیده می‌شود.

الف. فریفتن ابلیس، ضحاک و فاوست را.

ب. ناگزیری از قتل‌ها و جنایات پیاپی، ضحاک و ماکبث را.

ج. ترس از دیدار گاو، ضحاک را؛ و رعب از تماشای نمایش، کلا دیوس را.

علی‌رغم این شباهت‌ها، باید توجه داشت که شاهکار حکیم توس بسی ظریفتر و اندیشمندانه‌تر است.

الف. فاوست روح خود را به بهای ناچیزی می‌فروشد (عیاشی و هرزگی)؛ ولی ضحاک، جهان را فرمانروایی می‌یابد.

ب. ماکبث در گریز از تقدیر فقط جنایت می‌کند و می‌کشد؛ ولی ضحاک، با طنز لطیف فردوسی، به جمع‌آوری امضا برای حسن سابقه خود می‌پردازد.

ج. پایان داستان هاملت، مرگ همه است؛ ولی انجام داستان ضحاک، زنده ماندن فریدون، زنده ماندن امید است.

بخش دیگر مقاله که نگاهی به معنای داستان ضحاک دارد؛ دو محور اصلی در این داستان را باز می‌یابد. محور نخست، تناوب تیرگی و روشنایی است، یعنی استیلای باطل و آنگاه غلبه حق. که در مقام تطبیق، از داستانهای قرآنی فرعون و نمرود نیز بهره گرفته شده است. دو دیگر، پادافره گناهکاران است، که در واقع یکی از نتایج اخلاقی داستان تلقی تواند شد. در اینجا نیز از حماسه‌های باشکوه ایللیاد و ادیسه نمونه‌هایی ذکر شده است. بررسی چهره دیگر ضحاک در شاهنامه

نیز، که به صورت پادشاهی بزرگ و با جبروت و شوکت نمود یافته است، آخرین اشارت مقاله حاضر در باب داستان ضحاک است.

در شاهنامه فردوسی، از یک سوی نماد بیدادگری، خونریزی، و تسلط بیگانگان؛ و از دیگر سوی نشان قهر خداوند، کیفر خودکامگی، و برون رفتن از راه یزدان شناسی (انجام کار جمشید) است. کاوه و فریدون نیز نماد مبارزه با ظلم و بیداد، و نپذیرفتن سلطه اجانب به شمار می آیند. می توان چنین تصور کرد که افسانه ضحاک، اسطوره ای آمیخته با خاطرات تلخ قرون است؛ که در ضمیر ناخودآگاه (و شاید هم خودآگاه) حکیم توس، یادآور هجوم تلخ تازیان نیز بوده است. و برخلاف مشهور است، شاهنامه نیز با همین تلخی پایان می یابد.

پی نوشت ها:

۱. درمورد تعریف واژه حماسه، ر.ک:

- لغتنامه دهخدا

- فرهنگ فارسی معین

- cassell's Encyclopedia of Literature , edited by S.H.Steinberg ,

London , 1953 , p.165.

- Joseeh t. Shipley , Dictionary of World Literary Terms , George

Allen & unwin Ltd. , London , 1955 , p.139.

- Encyclopedia of Britanica.

۲. ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳.

۳. محمد حسین ساکت، درباره شاهنامه و فردوسی، کتابفروشی باستان، مشهد، ۲۵۳۷، صص ۱۱۲-۱۱۳

۴. استاد ذبیح الله صفا، آنها را ویژگی؛ و آقای ساکت آنها را ارکان حماسه نامیده اند. در هر حال آنچه در اینجا آمده، مجموعی از نظرات هر دوی ایشان می باشد.

۵. صفا، همان، ص ۴.

۶. همانجا.

۷. همانجا.

۸. ساکت، همان، ص ۱۱۴.

۹. فرق است بین حماسه یک ملت، و حماسه ملی یک قوم؛ در این خصوص ر. ک:

- منوچهر مرتضوی، فردوسی و شاهنامه، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران، ۱۳۷۲، صص ۲۵-۲۴.

۱۰. ساکت، همانجا.

۱۱. صفا، همان، ص ۵.

۱۲. همان، ص ۶.

۱۳. همانجا، و ص ۷.

۱۴. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، شش جلد در سه مجلد، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۵۳-۳۲.

۱۵. گوته، فاوست، ترجمه حسین کسمایی، بنگاه مطبوعاتی افشاری، تهران، بی تا.
۱۶. Macbeth.
۱۷. علی اصغر حکمت، پنج حکایت از آثار ویلیام شکسپیر، دو جلد در یک مجلد، انتشارات پیمان، تهران، ۱۳۶۳، ج. ۱، صص ۱۱۰-۷۷.
۱۸. حکمت، همان، ج. ۲، صص ۱۴۹-۱۱۳.
۱۹. در این خصوص ر.ک:
- محمد علی اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ چهارم، انتشارات یزدان، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۳۲.
- مرتضوی، همان، ص ۱۱۶.
۲۰. به علت مشهور بودن دو داستان از ذکر آن خودداری شده است.
- در مورد داستان حضرت موسی (ع) قوم بنی اسرائیل، و فرعون ر.ک: قرآن مجید؛ سوره اعراف، آیات ۱۵۶-۱۰۳ و سوره قصص، آیات ۱-۴۴.
- درباره داستان نمود نیز ر.ک: - قرآن مجید؛ سوره اعراف، آیات ۶۵-۷۲.
۲۱. حتی آوردن مجمعی از ایللیاد و ادیسه نیز در این مجال اندک مقدور نیست، لذا ر.ک:
- هومر، ایللیاد، ترجمه سعید نفیسی، چاپ هفتم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- هومر، ادیسه، ترجمه سعید نفیسی، چاپ هفتم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- همچنین در باب برتری های شاهنامه بر ایللیاد و ادیسه، از باب حماسه ملی ر.ک: مرتضوی، همان، صص ۲۸-۲۵.
۲۲. گفتنی است که در مقام مقایسه شاهنامه با ایللیاد، در شاهنامه به شخصیت هایی برمی خوریم که همتایی در ایللیاد ندارند، از جمله ضحاک؛ که تجسد و تجسم زشت و غریب نیروهای غیر عقلایی و اهریمنی است، که با حکومت رعب و وحشت، جهان را هزارسال در قبضه خود می آورد.
۲۳. فردوسی، همان، مجلد دوم، ج. ۳، ص ۱۴۶۷.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ چهارم، انتشارات یزدان، تهران، ۱۳۶۳.
- پورنامداریان، تقی، رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی (تحلیلی از داستان های عرفانی- فلسفی ابن سینا و سهروردی)، چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
- حکمت، علی اصغر، پنج حکایت از آثار ویلیام شکسپیر، دو جلد در یک مجلد، انتشارات پیمان، تهران، ۱۳۶۳.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، دانشگاه تهران، تهران.
- رضا، فضل الله، پژوهشی در اندیشه های فردوسی، چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
- رضوی، مسعود (گردآورنده)، در پیرامون شاهنامه (مجموعه مقالات)، انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۹.
- ساعدی، غلامحسین (گوهر مراد)، ضحاک، نمایشنامه در پنج پرده، به نگار، تهران، ۱۳۷۷.
- ساکت، محمد حسین، درباره شاهنامه و فردوسی، کتابفروشی باستان، مشهد، ۲۵۳۷.
- سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار (شکل شناسی قصه های شاهنامه)، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- سعیدی سیرجانی، ضحاک ماردوش از شاهنامه فردوسی، چاپ دوم، بی تا، بی جا، ۱۳۶۸.
- صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، شش جلد در سه مجلد، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۱.
- قرآن مجید، ترجمه الهی قمشهای.
- گوته، فاوست، ترجمه حسین کسمایی، بنگاه مطبوعاتی افشاری، تهران، بی تا.

- ماسه، هانری، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۵۰.
- مرتضوی، منوچهر، فردوسی و شاهنامه، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران، ۱۳۷۲.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.
- هومر، ادیسه، ترجمه سعید نفیسی، چاپ هفتم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- هومر، ایلیاد، ترجمه سعید نفیسی، چاپ هفتم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- cassell's Encyclopedia of Literature , edited by S.H.Steinberg , London , 1953.
- Encyclopedia of Britanica.
- Joseeh t. Shipley , Dictionary of World Literary Terms , George Allen & unwin Ltd. , London , 1955.

